

اهمیت و آثار عفاف و پاکدامنی



محمد تقی صرفی پور



اهمیت عفاف و پاکدامنی

خداوند اهل بیت علیهم السلام را با عبارت: **..انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا^۱...**

یعنی خداوند اراده کرده شما اهل بیت را از هر پلیدی پاک قرار دهد.

که یکی از مصادیق پاکی، عفاف است که اهل بیت آنقدر پاک پاک بودند حتی فکر گناه هم نمی کردند .

همانطور که از حضرت مریم در قران کریم با عبارت: **التی احصنت فرجها^۲**، یعنی آنکه خودش را از حرام حفظ کرد، یاد می کند که این موارد نشانه اهمیت عفاف و پاکدامنی در پیش خداوند حکیم است. که خداوند اهل عفاف را دوست دارد و آنها را ارج می نهد و به آنان در دنیا و آخرت جوایز فراوانی عطا می فرماید.

همچنین فرموده که:

قل للمومنین یغضوا من ابصارهم^۳... یعنی به مومنین بگو چشم بر حرام ببندند.

اینهم دلیل دیگر بر اهمیت عفاف که خداوند حکیم نمی خواهد چشم انسان ناپاک بشود و همچنین اگر چشم بر حرام بسته شد جلو خیلی از گناهان دیگر هم سد می شود.

همچنین فرموده که:

..ان الله یحب المتطهرین.^۴

خداوند افراد پاکدامن را دوست دارد.

همچنین فرموده که:

..قالت هیت لک قال معاذالله^۵..

^۱ احزاب 33

^۲ انبیاء 91

^۳ نور 30

^۴ بقره 222

زلیخا به یوسف گفت من اماده ام! یوسف گفت به خدا پناه می برم. هرگز!
در این ایه خدا از یوسف نبی تعریف کرده که عفاف خودش رو حفظ کرد و گناه نکرد.
همچنین فرموده که:

و يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.^٦

یعنی خداوند از فحشاء و منکرات و ظلم کردن، نهی کرده و شما را موعظه می کند شاید متذکر بشوید.

در این ایه خداوند حکیم به صراحت تنفر خود را از ناپاکی و آلودگی اخلاقی اعلام کرده است.
همچنین فرموده است:

«فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا»^٧

ای زنان رسول خدا (ص) صدای خود را در هنگام صحبت کردن نازک نکنید تا افراد مریض دل، طمع نکنند و سخن خوب بگویند!
در این ایه هم عفاف در گفتار اولاً به همسران پیامبر اکرم و عموماً به همه زنان عالم توصیه شده است.

اهل بیت علیهم السلام هم اهمیت عفاف را بارها اعلام کرده انداز جمله:

خير للنساء ان لا يرين الرجال و لا يراهن الرجال..

«روزی خاتم پیامبران (ص)، در جمع مسلمانان سؤال کرد: مرا خبر دهید که بهترین چیز برای زنان کدام است؟ [بسیاری از حاضران جواب‌هایی دادند که مورد تأیید قرار نگرفت تا اینکه] حضرت زهرا علیها السلام عرض کردند: (خَيْرُ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرِّجَالُ) بهترین

⁵ یوسف 23

⁶ نحل 90

⁷ احزاب، آیه 32

چیز برای زنان آن است که مردی را نبینند و مردی هم آنان را نبیند. جواب صحیح فاطمه زهرا (س) پس از ناتوانی حاضران، چنان پیامبر (ص) را به وجد آورد که فرمود: فاطمه پاره تن من است.^۸

فاطمه زهرا و مرد نابینا...

علی (ع) فرمود: نابینایی در خانه حضرت زهرا (س) وارد شد حضرت خود را پشت پرده یا دیوار

پوشاند. پیامبر (ص) فرمود چرا با این که نابینا تو را نمی بیند از وی حجاب می گیری؟ عرض کرد:

اگر او مرا نمی بیند، من که او را می بینم و او نیز بوی مرا استشمام می کند

فقال رسول الله (ص): اشهد انک بضعه منی «پیامبر (ص) در تایید رفتار حضرت زهرا فرمود گواهی «

^۱می دهم که تو حقا پاره تن من هستی

فاطمه زهرا و نگرانی برای تابوت..

نگرانی از حجاب حتی پس از مرگ: اسماء بنت عمیس نقل می کند: روزهای آخر زندگانی حضرت

زهرا (س) با او بودم. روزی مرا به یاد کیفیت حمل جنازه توسط مردم انداخت و ابراز نگرانی کرد

که چرا جنازه زن را روی تخته ای می گذارند و بالای دست مردان حمل می کنند؟ حضرت (س)

فرمود: من بسیار زشت می دانم که جنازه زنان را پس از مرگ بر روی تابوت روباز گذاشته و بر

روی آن پارچه ای می افکنند، که حجم بدن را برای ببینندگان نمایش می دهد. مرا روی تابوت

آنچنانی نگذار و بدن مرا بپوشان که خدا تو را از آتش جهنم باز دارد. اسماء می گوید: وقتی نگرانی

حضرت زهرا (س) را دیدم که به امام علی (ع) فرمود: وصیت می کنم به شما ای پسر عمو، که برای

من تابوتی درست کنید، همان گونه که ملائکه شکل آن را به من نشان دادند. خدمت آن حضرت

توضیح دادم: در سرزمین حبشه تابوتی می سازند که بدن میت را می پوشاند، سپس به وسیله

چوب‌های تر و شاخه‌های نازک درخت، شکل و قیافه آن را ترسیم کردم. فاطمه (س) خوشحال شد و فرمود: برای من تابوتی مثل آن درست کن و مرا با آن بپوشان، خدا تو را از آتش دوزخ حفظ نماید.^۹

ابلیس قسم خورد هرگاه زن و مردی تنها شدند.

پیغمبر اکرم (ص) فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَ مُحَادَثَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّهُ لَا يَخْلُو رَجُلٌ بَاءَ مَرَأَةٍ لَيْسَ لَهَا مَحْرَمٌ إِلَّا هَمَّ بِهَا».

«پرهیزید از سخن گفتن با زنان! زیرا اگر مردی با زنی نامحرم (بدون حضور شخصی از محارم) خلوت کند، بطرف آن زن تحریک می‌شود و به او رغبت می‌کند».^{۱۰}

..اسلام محرم و نامحرم کرده برای جلوگیری از فحشا..

اینکه اسلام زنان را به دو دسته یکی محرم و یکی نامحرم تقسیم کرده است برای حفظ عفاف جامعه می‌باشد.

رسول خدا (ص) درب خانه فاطمه (س) را کوبید و فرمود: سلام بر شما، آیا وارد خانه شوم؟ پاسخ شنید، سلام بر تو ای فرستاده خدا، داخل شوید. پیامبر (ص) فرمود: آیا داخل شوم با کسی که همراه من است؟ فاطمه (س) فرمود: ای رسول خدا، اگر نامحرمی با شماست وارد نشوید که چادر بر سر ندارم. کمی بعد، چادر به سر گذاشت و فرمود: داخل شوید. رسول خدا دوباره سلام کرد و فرمود: با کسی که همراه من است؟ پاسخ شنید: سلام بر تو ای فرستاده خدا، داخل شوید با کسی که همراه شماست.^{۱۱}

مثل این زن باشید

حضرت آیت الله آقای سیستانی گفت: پدرم گفته بود دلم هوای امام زمان را کرد و لذا تصمیم گرفتم چهل نماز امام زمان در چهل مسجد بخوانم. می‌گویند هرچه خواندم تشریف حاصل نشد. نماز

^۹ فرهنگ سخنان فاطمه (س) ص 84-85

^{۱۰} ارزش و اهمیت حجاب

^{۱۱} فرهنگ سخنان حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها ص 83 و 84

چهلّم را در مسجد چهلّم خواندم و کسی گفت: آقا امام زمان در این خانه است و می‌گویند بیا. می‌گوید رفتم و خدمت آقا رسیدم و آقا یک جمله به من گفتند که مثل این خانم باش، آنگاه می‌آیم. خانمی مرده بود و آقا امام زمان آمده بودند تا نمازش را بخوانند. آقا امام زمان فرموده بودند: این خانم هفت سال به خاطر چادرش از خانه بیرون نیامد. حال او مرده و من می‌خواهم نمازش را بخوانم. (در زمان کشف حجاب بوده است).^{۱۲}

زنان در عذاب!

در حدیث نبوی است که در معراج وقتی پیغمبر(ص) از جهنم دیدار کرد، افرادی را دید که معذبند از جمله فرمود:

«زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می‌خورد. از جبرئیل درباره او سؤال کردم. فرمود: او در دنیا خود را برای دیگران آرایش می‌نموده است. زنی را دیدم که گوشت بدنش را می‌برید! فرمود: او زنی بود که خود را به مردان عرضه می‌کرد.»^{۱۳}

همچنین در روایات از اینکه زن عطر زده از خانه خارج شود، منع شده است از جمله پیغمبر اکرم(ص) فرمود:

«هر زنی که عطر بزند و از خانه خارج بشود، تا زمانی که برگردد در لعن ملائکه خواهد بود.»^{۱۴}

زنان لباس انگشت نما پوشند

امام صادق علیه السلام فرمودند:

لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تُجَمِّرَ ثَوْبَهَا إِذَا خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا؛

شایسته نیست که زن مسلمان، آن‌گاه که از خانه خویش بیرون می‌رود، لباس خود را وسیله جلب توجه دیگران نماید.^{۱۵}

^{۱۲}. <http://article.tebyan.net/289945>

^{۱۳} عیون أخبار الرضا طبع سنگی، ص 213 و 214

^{۱۴} کلینی، کافی، تهران، اسلامیه، 1363 ش، ج 5، ص 518 - 519

^{۱۵} کافی: ج 5، ص 519، ح 3

حضرت امیرالمؤمنین(ع) به مردم عراق فرمود: «شنیده ام که زنان شما در راه ها و بازارها با مردان نامحرم به گفتگو می پردازند و شانه به شانه یکدیگر راه می روند! آیا حیا نمی کنید!»¹⁶

روش حضرت امام (رض) در مورد حدود ارتباط با نامحرم

«از مسائلی که حضرت امام بیشتر به آن توجه داشتند، محدود بودن ارتباط بین زن و مرد بود. یادم هست ده سال بیشتر نداشتیم و با برادرها و پسرخاله ام قایم باشک بازی می کردیم. حجاب هم داشتیم؛ اما یک روز امام مرا صدا کردند و گفتند: شما هیچ تفاوتی با خواهرتان ندارید؛ مگر او با پسرها بازی می کند که شما با پسرها بازی می کنید؟» (عاطفه اشراقی، نوه امام)¹⁷

«امام در ارتباط با نامحرم خیلی سخت گیرند. الآن پسرهای من و حاج احمد آقا 15، 16 ساله اند و اگر یک روز ما برای ناهار به منزل آقا دعوت شویم، پسرها حق آمدن ندارند و یا اگر هم بیایند، مثلاً ما خانه خانم می نشینیم و سفره می اندازیم و آنها منزل احمد آقا؛ آن هم برای اینکه پسرها و دخترهای اهل فامیل و خانه با هم غذا نخورند. نه فقط سر سفره، بلکه حتی به همدیگر سلام هم نکنند؛ چون واجب نیست، به هر حال آقا این نوع مهمانی رفتن خانمها و آقایان نامحرم و با هم دور سفره نشستن را حرام می دانند» (زهره مصطفوی)¹⁸

«من 15 ساله بودم که مرحوم آقای اشراقی داماد ما شده بودند. یک روز ما منزل ایشان دعوت داشتیم. همین جور که من و امام با هم وارد شدیم، دیدم آقای اشراقی دارند به استقبال می آیند؛ ما در یک باغچه ای داشتیم حرکت می کردیم. من به امام گفتم: سلام بکنم آقا؟ گفتند: واجب نیست. من هم رویم نشد که سلام نکنم و از داخل باغچه رد شدم که با آقای اشراقی روبه رو نشوم!» (زهره مصطفوی)¹⁹

«امام مقید بودند که ما از بچگی حجاب شرعی مان را حفظ کنیم. در منزل، حق انجام هیچ گونه معاصی، از جمله غیبت، دروغ، بی احترامی به بزرگتر، و توهین به مسلمانان را نداشتیم. خصوصاً روی معصیت توهین به مسلمان، حساسیت زیادی داشتند.» (فریده مصطفوی)²⁰

¹⁶ ملا احمد نراقی، معراج السعاده، انتشارات دهقان، تهران، ۱۳۷۹ ه. ش، ص ۱۶۳

¹⁷ برداشتهایی از سیره امام خمینی قدس سره، ج 1، ص 46

¹⁸ همان

¹⁹ همان

²⁰ همان

بخاطر آرایش زن، شوهر عذاب می شود

در روایت است حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمودند: هر گاه زنی در حالی که آرایش کرده و معطر است از خانه اش خارج شود و همسرش از این عمل او خشنود باشد برای آن همسر برابر هر قدمی که آن زن برمی دارد خانه ای از آتش ساخته می شود.²¹

فاطمه ی زهرا(س) در امر «حجاب» و «عفاف خواهی» حتی برای پس از مرگ نگران و ناراحت بود، اسماء بنت عمیس نقل می کند:

روزهای آخر زندگی حضرت زهرا(س) با او بودم، روزی مرا به یاد کیفیت حمل جنازه توسط مردم انداخت، و با ابراز نگرانی فرمود: «که چرا جنازه ی زن را روی تخته ای صاف می گذارند و بالای دست زنان و مردان حمل می کنند؟! قالت: «انی قد استقبحت ما یصنع بالنساء انه یطرح علی امرأه الثوب فیصفها لمن رأی، فلا تحملینی علی سریر ظاهر، استرینی سترک الله من النار» . من بسیار زشت می دانم که جنازه زنان را پس از مرگ بر روی تابوت سرباز گذاشته و بر روی آن پارچه ای می افکنند که حجم بدن را برای بینندگان نمایش می دهد مرا بر روی تابوت آن چنان نگذار و بدن مرا پیوشان که خدا تو را از آتش جهنم باز دارد.

اسماء بنت عمیس در جای دیگر می گوید: وقتی نگرانی حضرت زهرا(س) را دیدم که به امام علی(ع) فرمود:

« اوصیک یابن عمّ تتخذلی نعشاً فقد رأیت الملائکة صوّروا صورته » وصیت می کنم به شما ای پسر عمو! که برای من تابوتی درست کنید، همان گونه که ملائک آن را به من نشان داده اند. خدمت آن حضرت توضیح دادم: در سرزمین حبشه تابوتی برای حمل جنازه ها درست می کنند که بدن میت را می پوشاند و سپس به وسیله ی چوب های تر و شاخه های نازک درخت، شکل و قیافه آن را ترسیم کردم.

حضرت زهرا(س) خوشحال شده فرمود: « اصنعی لی مثله استرینی سترک الله من النار » برای من تابوتی مثل آن درست کن و مرا با آن پیوشان، خدا تو را از آتش دوزخ حفظ نماید.²²

²¹ جامع الاخبار، صفحه 158

²² کلینی، 228.3، ابن عبدالبر، 1897.4

..زن عطر زده مورد لعن ملائکه...

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: هر زنی که خود را خوشبو نماید و از منزل خارج شود تا زمانی که بر می گردد مورد لعنت (خدا و ملائکه) قرار می گیرد^{۲۳}

..پیامبر برای زنهای شلوار پوش دعا کرد...

امام علی علیه السلام:

من و پیامبر در یک روز ابری و بارانی در بقیع نشسته بودیم که زنی سوار بر الاغ از آن جا گذشت و دست الاغش در گودالی فرو رفت و زن به زمین افتاد . پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رویش را برگرداند . حاضران عرض کردند : ای رسول خدا ! آن زن شلوار به پا دارد . پیامبر سه بار فرمود : خدایا ! زنان شلوار پوش را بیامرزد . ای مردم ! شلوار بپوشید که شلوار پوشاترین جامه های شماسست و زنان خود را در موقعی که بیرون می آیند با شلوار حفظ کنید^{۲۴} .

..برصیصای عابد و عاقبت به شری..

ر قرآن در آیه ۱۶ و ۱۷ حشر، عاقبت منافقان را اینگونه مثال زده است:

كَمْثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۱۶) وَفَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۱۷)

«چون حکایت شیطان که به انسان گفت: کافر شو و، چون [وی] کافر شد گفت: من از تو بیزارم زیرا من از خدا پروردگار جهانیان می ترسم (۱۶) و فرجام هردوشان آن است که هر دو در آتش جاوید می مانند و سزای ستمگران این است (۱۷)»

^{۲۳} الکافی باب التستر ...، ص : ۵۱۸

^{۲۴} تنبيه الخواطر : ۲ / ۷۸ منتخب میزان الحکمة : ۱۳۰

جمعی از مفسران و محدثان در ذیل این آیه داستان برصیصای عابد را ذکر کرده که عاقبت شیطان و پیروان شیطان را مجسم می‌کند و این داستان چنین است:

در میان بنی اسرائیل عابد و راهبی به نام برصیصا بود. سال‌ها بسیاری مشغول به عبادت بود و آنچنان در پیشگاه خدا دارای مقام و منزلت شد که حتی بیماران روانی را نیز درمان می‌کرد و مردم بیماران خود را نزد او می‌آوردند و با دعای او شفا می‌یافتند.

روزی زن جوانی از یک خاندان با شخصیت را که بیماری روانی پیدا کرده بود، برادرانش نزد برصیصا آوردند و بنا شد مدتی در آنجا بماند تا شفا یابد. شیطان وسوسه‌گر در آنجا ظاهر شد و آنقدر آن زن را در نظر آن عابد زینت داد که او فرهیخته شد و به او تجاوز کرد. پس از مدتی آن زن باردار شد. برصیصا دید که نزدیک است، آبرویش برود. باز گول شیطان را خورد و آن زن را کشته و جنازه‌اش را در گوشه‌ای از بیابان دفن کرد.

شیطان این موضوع را فاش ساخت و برادران زن جوان از این حادثه رنج آور با اطلاع شدند و رسوایی عابد در تمام شهر پیچید و به گوش حاکم رسید. حاکم با گروهی از مردم به بررسی پرداختند و عابد اقرار به گناه کرد، پس از آنکه وقوع جنایت برای آن‌ها ثابت شد. حاکم زمان حکم اعدام برصیصا را صادر کرد. مأموران همراه ازدحام جمعیت عابد را به پای دار آوردند و او را به پای چوبه دار کشیدند، در این هنگام شیطان در نزد عابد مجسم شد و گفت: «این من بود که تو را تا آنجا کشیدم، اکنون نیز می‌توانم موجب نجات تو شوم.»

عابد گفت: چه کنم تا نجات یابم؟

شیطان گفت: هر گاه یک سجده برای من کنی کافیست.

عابد گفت: منکه در اینجا نمی‌توانم سجده کنم.

شیطان گفت: با اشاره سجده کن، او با اشاره شیطان را سجده کرد و همان دم دار کشیدند و جان سپرد و در حال کفر از دنیا رفت.

دو آیه مذکور به این مطلب اشاره می‌کند این است سرنوشت کسانی که به پیروی از شیطان ادامه می‌دهند و با منافقان هم‌نشین و هم‌سو می‌شوند.^{۲۵}

جوانانی که بخاطر فحشا مسیحی شدند.

بعضی جوانان مسلمان خاطر رواج فحشا و بی بند وباری در بین مسیحیان، دین خود را عوض می‌کنند و مسیحی می‌شوند و توجیه می‌کنند که حضرت عیسی هم پیامبر خدا بوده است. در حالی که با بعثت پیامبر اسلام، تمام دین‌ها باطل گردید و خداوند در قران اعلام کرد تنها دین مورد اعتبار، دین اسلام است. پس انهایی که مسیحی می‌شوند خسر دنیا و الاخره می‌گردند و جای آنها در قعر جهنم می‌باشد.

..مهمانی های مختلط عامل گناه.....

مهمانی های مختلط عامل ارتباطات نامشروع است. عامل نگاههای حرام و چشم چرانی است. عامل دور شدن از عفاف و پاکدامنی است لذا باید در مهمانی ها، زن‌ها در اطاق دیگری باشند تا گناه انجام نشود.

به یک نمونه اشاره می‌نماییم:

همه چیز از آن صحبت خودمانی لعنتی با «شراره» در میهمانی دوست همکارم شروع شد. آن شب آنقدر مسحور او شده بودم که حتی پسر خردسالم را فراموش کردم و حالا

به گزارش مشرق، چهره مرد جوان تکیده و افسرده بود. آرام و قرار نداشت و به محض ورود به اتاق و پیش از اینکه روی صندلی بنشیند شروع به صحبت کرد و گفت: «من در کنار همسر و فرزندم احساس آرامش و خوشبختی می‌کردم اما افسوس که قدر آن لحظات خوب را ندانستم. من کارگزار شرکت بیمه بودم و درآمد بالایی داشتم. یکی از کارمندان خوب شرکت بودم اما به خاطر اینکه هیچ وقت در خوشگذرانی و میهمانی های همکارانم شرکت نمی‌کردم همیشه مورد تمسخر همه بودم و این موضوع حسابی اذیتم می‌کرد. آنها هفته‌ای یک بار پارتی می‌گرفتند و تا هفته بعد راجع به آن

²⁵ تفسیر مجمع‌البیان، ج ۹، ص. ۲۶۵؛ بحار، ج. ۱۴، ص. ۴۸۷

حرف می زدند. گاهی اوقات نیز برای اینکه مرا حساس کنند وقتی وارد اتاق می شدم می گفتند: «بچه مثبت آمد، به کارتان برسید و

دیگر از این رفتارها خسته شده بودم. فضا هر روز برایم سنگین تر و کسالت بارتر می شد. تا اینکه یک روز به اصرار همکارم تصمیم گرفتم برای رهایی از حرف ها و متلک پراکنی آنها، به یکی از میهمانی ها بروم. همسر هرگز به کارهای من اعتراض نمی کرد اما برای اینکه حساسیتی برایش ایجاد نشود به او گفتم میهمانی کاری است و همکاران هم حضور دارند. او نیز که از همه جا بی خبر بود بدون هیچ سؤال و جوابی برایم آرزوی موفقیت کرد. مرد آهی کشید و زیر لب چیزی گفت و ادامه داد: «کاش آن شب شوم پایم می شکست و به آن میهمانی لعنتی نمی رفتم. اما چه کنم که

از وقتی وارد میهمانی شدم بشدت عذاب وجدان داشتم. من هرگز میهمانی مختلط نرفته بودم و آن فضا برایم غریبه بود و بشدت معذبم کرده بود. سعی می کردم با تلفن همراهم سرگرم شوم و به کسی نگاه نکنم اما همکارانم مدام شیطنت می کردند. نیم ساعتی گذشته بود که ناگهان دختر جوان و خوش قیافه ای که دو نوشیدنی در دستش بود به سمتم آمد. کمی خودم را جمع و جور کردم. اما او جلوتر آمد با رفتار وسوسه انگیزی کنارم نشست

خودش را «شراره» معرفی کرد و لیوان نوشیدنی را به سمت من گرفت. آنقدر صمیمی و گرم بود که انگار سحر و جادو شده بودم. نمی توانستم چشم از او بردارم. همکارانم مدام تیکه می انداختند و با ریشخندی از کنارمان رد می شدند اما من هیچ کدامشان را نمی دیدم، حتی آن لحظه همسر و پسر را هم یادم رفته بود.... «شراره» وقتی فهمید کارگزار بیمه هستم به بهانه انجام کاری شماره ام را گرفت و از من خواست شماره اش را ذخیره کنم. من هم که دنبال فرصتی بودم که او را دوباره ببینم با اشتیاق از کمک به او، استقبال کردم

آن شب تمام شد اما رابطه من و «شراره» تازه آغاز شده بود. اوایل فقط درباره مشکلاتش حرف می زدیم. آنقدر بی تابش بودم که گاهی روزی 10 بار با او تماس می گرفتم و به بهانه ای برای ملاقاتش می رفتم. ماه ها به این منوال گذشت تا اینکه روزی به خودم آمدم که خانه و ماشینم را به نام «شراره» کرده بودم و کنار او شیشه می کشیدم. وقتی همه از اعتیادم مطلع شدند، از کار اخراج کردند و «شراره» که دید دیگر آهی در بساط ندارم مرا رها کرد و رفت. موضوع وقتی بدتر شد که همسر علاوه بر اعتیادم از رابطه من و «شراره» باخبر شد و با پسر به منزل مادرش رفت. دیروز

هم احضاریه دادگاه برای طلاق به دستم رسید. من اشتباه کردم اما حالا پشیمانم و فقط می‌خواهم
«همسرم مرا ببخشد و برگردد»^{۲۶}

امام رضا(ع) دختر را بغل نکرد

آقا علی بن موسی الرضا(ع) نشسته بودند، دختر بچه ای وارد شد هر کسی دستی به سرش
کشید - انسان به بچه کوچک عواطف شهوانی ندارد غالباً احساسی و عاطفی است - وقتی پیش امام
رضا(ع) رسید، آقا فرمود: چند سالش است؟ گفتند: آقا، پنج سالش است. با دست اشاره کرد او را
ببرند. بعد فرمود: دیگر بی حجاب در جمع نیاید.^{۲۷}

کنترل نگاه از مهم ترین عوامل حفظ عفاف

اگر آدمی چشم خود را از حرام حفظ کند به موفقیت بزرگی در حفظ پاکدامنی و عفاف دست پیدا
می کند. برای همین خدا طبق شان نزول زیر، به مردها و زنهای مومن دستور می دهد چشم خود را
مواظب باشید!

حضرت رسول (ص) می فرمایند: «خشم خداوند سخت است بر زن شوهرداری که چشم خود را
از غیرشوهر خود یا از کسی که محرم او نیست پر کند.»^{۲۸}

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله: سخت است غضب خدا بر زن شوهرداری که چشمش را از حرام
پر کند^{۲۹}

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرمایند: «کسی که عمداً به عورت دیگری (غیر همسر خود)
نگاه کند خداوند او را در زمره منافقین قرار می دهد»^{۳۰}

²⁶ <https://www.mashregnews.ir/news/806263/>

²⁷ سخنرانی حجه الاسلام و المسلمین ناصر رفیعی

²⁸ همان

²⁹ ارزش حجاب و عفاف

³⁰ صدوق، من لایحضره الفقیه ج: 4 ص: 13

چهل سال به خواهر زن نگاه نکرد!

از مرحوم آیه الله رحیم ارباب استاد آیه الله بروجردی و استاد مرحوم نخودکی نقل شده که من با خواهر زنم در یک منزل بودیم به مدت چهل سال. یکبار به خواهر زنم نگاه نکردم!^{۳۱}

«روزی خاتم پیامبران (ص)، در جمع مسلمانان سؤال کرد: مرا خبر دهید که بهترین چیز برای زنان کدام است؟ [بسیاری از حاضران جواب‌هایی دادند که مورد تأیید قرار نگرفت تا اینکه] حضرت زهرا علیهاالسلام عرض کردند: (خَيْرُ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرَّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرَّجَالُ) بهترین چیز برای زنان آن است که مردی را نبینند و مردی هم آنان را نبیند. جواب صحیح فاطمه زهرا (س) پس از ناتوانی حاضران، چنان پیامبر(ص) را به وجد آورد که فرمود: فاطمه پاره تن من است.»^{۳۲}

صحبت کردن با نامحرم

یکی از مهم‌ترین ابعاد حجاب است که در قرآن ذکر شده است که حتی لحن سخن گفتن زنان را در بُعد روانشناسانه مدّ نظر قرار داده است. حجاب در گفتار در آیات شریفه ی قرآن کریم مؤکداً در مورد نحوه گفتار زنان به نامحرم است آنجا که می‌فرماید:

«فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا»

(سوره احزاب، آیه 32) «با خضوع در گفتار سخن نگوئید که بیمار دل طمع ورزد، بلکه شایسته و متعارف سخن گوئید.» مخاطب نخست آیه شریفه، زنان رسول خدا (ص) هستند و سپس تمام زنان مؤمن؛ علامه طباطبایی می‌نویسد: «معنای خضوع در کلام آن است که در برابر مردان آهنگ سخن گفتن را نازک و لطیف کنند تا دل او را دچار ریه و خیال‌های شیطانی نمود، شهوتش را برانگیزند و در نتیجه آن مردی که بیمار دل است به طمع بیفتد و منظور از بیماری دل، نداشتن نیروی ایمان است؛ آن نیرویی که آدمی را از میل به سوی شهوات حرام باز می‌دارد.»^{۳۳} بنا به نظر شهید مطهری «مسئله جو از استماع صدای زن جزء مسلمات است و دلیل آن سیره قطعی رسول خدا (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام است و دلیل دیگر آن سیره ی قطعی و رایج میان مسلمانان می‌باشد.»^{۳۴}

^{۳۱}. خاطرات آیه الله عبدالخالق عبداللهی از شاگردان مرحوم آیه الله ارباب

^{۳۲}. بحارالانوار، ج 43، ص 92

^{۳۳}. طباطبایی، المیزان - ذیل آیه 32 احزاب

^{۳۴}. مطهری، -مسأله حجاب

ایشان از مرحوم آیت الله طباطبایی یزدی در عروه الوثقی نقل می کنند که:

لابأس صوت الاجنبیه مالم یکن تلذذ و لاریبه من غیر فوق بین الاعلی و البصیر و إن کان الاحوط التّرك فیغیر مقام الضروره و یحرم علیها اسماع الصوت الذی فیهِ تهییج للسامع بتحسینهِ و ترفیقهِ.

قال تعالی:

«فَلَا تَخْصَنَ بِالْقَوْلِ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ»

«شنیدن صدای زن در صورتی که تلذذ و ریه نباشد، جایز است ولی در عین حال مادامی که ضرورت نیست ترک آن بهتر است و بر زن حرام است که بخواهد صوت خود را نازک کند و نیکو سازد، به طوری که تحریک آمیز باشد؛ چنان که خدای متعال در قرآن خطاب به زنان پیغمبر (ص) می فرماید: در حرف زدن صدا را نازک و مهیج نکنید که موجب طمع بیمار دلان گردد.»^{۳۵}

با توجه میل زن و مرد به جنس مخالف، هرکجا که این دو تنها باشند، باعث تهییج غریزه جنسی شده و زمینه اعمال خلافی را فراهم می کند. پیغمبر اکرم (ص) فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَ مُحَادَثَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّهُ لَا يَخْلُو رَجُلٌ بَاءَ مَرَأَةٍ لَيْسَ لَهَا مَحْرَمٌ إِلَّا هَمَّ بِهَا».

«پرهیزید از سخن گفتن با زنان! زیرا اگر مردی با زنی نامحرم (بدون حضور شخصی از محارم) خلوت کند، بطرف آن زن تحریک می شود و به او رغبت می کند.»^{۳۶}

با تماس پا، شوهر کش شد.

جلوگیری از لمس اندام نامحرم و دست دادن به یکدیگر یکی از راه های پیشگیری از آلوده شدن به منجلاب شهوت رانی اجتناب از هرگونه لمس اندام نامحرم و دست دادن به یکدیگر است که در حرمت آن هیچ گونه اختلافی بین علمای اسلام نیست. ابی بصیر عن ابی عبد الله (علیه السلام) . قال قلت له هل یصافح الرجل المرءة لیست بذات محرم ؟ ! فقال (علیه السلام) : لا الا من وراء الثوب ، ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرده اند که : آیا دست دادن مرد به زن نامحرم جایز

^{۳۵} همان: 243 و 242

^{۳۶} ارزش و اهمیت حجاب

است ، فرمود جایز نیست مگر از روی لباس. تردیدی نیست که در اثر لمس اندام نامحرم واتحاد حرارت بدن مرد وزن بیگانه ، زمینه برای روحیهء شهوت رانی وروابط نامشروع فراهم می گردد برای اثبات این مدعا به یک نمونه دیگر که خود شاهد آن بوده ام می پردازم : از لمس اندام تا بزرگترین جنایت در سال 1368 شمسی در شهر قم جریان مردی را که سر او را بریده و اندامش را با ضربات کارد شکافته بودند به دادگستری کشیده شد . بعد از پیگیری و بازپرسی مشخص شد که قاتل از بستگان مقتول است وجریان قتل به توطئهء همسر مقتول که رابطهء نامشروع با قاتل داشته عملی شده است . کیفیت قتل به اقرار همسر قاتل به این شکل بوده است : در یکی از شب های زمستان قاتل به منزل پسرعمهء خودش که بعدا مقتول شده می رود . صاحب منزل مهمان را به زیر کرسی خود راهنمایی می کند . در اثنای شب نشینی پای مهمان به پای زن صاحب خانه اصابت کرده ، از همان جا جرقهء شهوت در دل هر دو شعله کشید ورفته رفته منجر به عشق مفرط و برقرار کردن رابطهء نامشروع وانجام ده ها مرتبه عمل منافی عفت می گردد وچون زن شوهر خود را مزاحم آزادی خود می بیند دوستش را تحریک می کند که او را به قتل برساند . تا این که روزی او را با کارد مخصوصی در کمد منزل جای می دهد ووقتی که شوهرش می آید زود غذای او را می دهد و او را می خواباند که بعدا درب کمد را باز کند وبا کمک وی شوهر را بکشد ، برنامهء مقدماتی انجام می شود شوهر ناگهان صدای سرفه از درون کمد اتاق پذیرایی به گوشش می رسد . درب کمد را باز می کند ناگهان مواجه با پسردایی خود می شود ، در اولین اقدامات دفاعی قاتل او را با ضربات کارد از پا در می آورد وبعد سر او را جدا می کند وبا کمک همسر مقتول اندام خود را می شوید وبا هم از منزل بیرون می روند وروز بعد هنگام صبح ، زن مقتول وارد منزل می شود وفریاد و جنجال به پا می کند که : آه ، دیشب در منزل نبودم دزد وارد خانه ما شده ومقداری اموالمان را برده وشوهرم را کشته است لکن در جریانات بازپرسی حقیقت آن طور که گذشت روشن شد . سر انجام قاتل به صد ضربه شلاق واعدام وزن به سنگسار شدن محکوم شد که حکم صادره در ملأ عام به اجرا در آمد . می بینید که یک بر خورد بدنی چه توفانی به پا می کند وانسان را در چه منجلابی قرار می دهد و او را از هر درنده ای قسی القلب تر می سازد و سر انجام به اشد مجازات گرفتار می سازد . از این نوع پرونده ها و جریانات هولناک که ابتدای آن از یک مزاح یا لبخند ویا بر خورد بدنی ویا خلوت شروع شده زیاد است . بزرگان / صفحه 138 / خانواده باید مراقب نوامیس خود باشند ، آداب

اسلامی را در معاشرت ها رعایت نمایند ، واز مجلس های مختلط و برخورد های نامشروع اجتناب کنند ، رعایت حجاب اسلامی نمایند ، خانم ها از زینت برای غیر شوهر خودشان اجتناب کنند و امر به معروف ونهی از منکر را رعایت نمایند تا این که به این صحنه های خطرناک مبتلا نشوند . من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم * تو خواه از سخنم پند گیر وخواه ملال البته مقصود این نیست که هر بر خورد جزئی دارای چنین نتایج رسوا کننده ای است ویا هر مجلس مختلط ، خنده ، مزاح ، آرایش وامثال آن علت تامه برای این قبیل جنایات هولناک است بلکه مراد این است که این امور زمینه سازند و کافی است از هر هزار مورد یکی به این نتایج برسد(خیمه عفاف-کریمی)

با تماس دست شوهر کنش شد..

در سال 1364 در حوزه قضائی قم در جاده اصفهان ، نیمه شب مردی را در اتومبیلش در کنار همسرش سر بردند . بعد از هفت ماه پیگیری به وسیله بازپرس دادسرای عمومی قم مشخص شد که این قتل فجیع به توطئه همسر مقتول توسط دوست نامشروع وی انجام شده است . بعد از مشخص شدن امر قاتل و یاران قاتل همگی دستگیر شدند . مقتول مردی زیبا ورشید و تکنسین کارخانه ذوب آهن و پسر عمه همسر خود بود . قاتل مردی از آوارگان جنگی آبادانی ، سیاه چهره و بداندام . همسر مقتول زنی 27 ساله ودیپلمه ، کیفیت قتل طبق اعتراف واقرار وی از این قرار است : روزی برای مراجعه به دندان پزشک از محل سکونتتمان (فولاد شهر) به مقصد اصفهان سوار اتومبیلی شدم ، در موقع پیاده شدن هنگام پرداخت پول دستم به دست راننده خورد . جرقه ای شهوت انگیز در دلم شعله کشید ، قرار شد راننده صبر کند ومرا برگرداند ، در مراجعت جو خلوت ، توأم با سابقه قبلی ما را گرفتار مذاکرات نامشروع نمود ، سر انجام با هم دوست شدیم وقرار بر این شد که روزها بعد از ساعاتی که شوهرم به محل کار خود می رود به منزل من بیاید ، این قرار عملی شد وبه مدت دو سال با هم رابطه داشتیم ومتجاوز از صدبار عمل منافی عفت انجام دادیم وچون شوهرم را مزاحم دیدیم : بارها پیشنهاد کشتن او را به رفیقم دادم تا بعد از کشتن او با هم ازدواج رسمی کنیم . چند بار نقشه قتل او را ریختیم عملی نشد تا این که برای آخرین بار که شبانه عازم تهران بودیم ، او را تحریک کردم که دنبال ما حرکت کند ویکی دو نفر را با خود همدست کند وهمراه بیاورد . ووقتی دستمال های کاغذی مچاله شده را از شیشه اتومبیل بیرون

انداختم مهیا شوند . در آن هنگام ماشین را به بهانه دل درد متوقف می کنم . آنها پیاده شوند و شوهرم را بکشند . وی مصمم شد که به دستور من عمل کند . طبق برنامه ای که گفته شد با کمی فاصله دنبال ما حرکت کردند ، به بهانه دل درد ، شوهرم را در پارکینگ متوقف کردم . بلا فاصله اتومبیل قاتل ، پشت سر ما ایستاد ، وی با دو نفر از همدستانش با چهره نقاب زده پیاده شدند ، یکی از دوستان قاتل همسرم برای رد گم کردن وعادی جلوه دادن امر ، فلاکس آب را روی کاپوت ماشین گذاشت و کنار آن ایستاد و ما چرا را تماشا می کرد ، قاتل با فشار به دستگیره از درب عقب با یکی دیگر از همدستانش وارد اتومبیل شد ، و شوهرم را به طرف عقب اتومبیل کشیدند . شوهرم خیال می کرد برای بردن مال اقدام به این کار کرده اند ، پیشنهاد کرد که سوئیچ اتومبیل را می دهم به من و همسرم کاری نداشته باشید ، اتومبیل را با آنچه دارم ببرید آنها اعتنا نکردند رفیق قاتل دستهای شوهرم را به طرف عقب کشید و قاتل با / صفحه 135 / کارد سر او را از بدن جدا کرد و من که خوشحال ، شاهد صحنه بودم به آنان گفتم زود از صحنه خارج شوید . بعد از رفتن آنها پیاده شدم و اتوبوسی را متوقف کردم و با داد و فریاد به سرنشینان آن گفتم سه نفر نقاب زده آمدند و شوهرم را کشتند . جریان به پاسگاه کشید و بعد هم برای شوهرم سیاه پوش شدم و مجالس ترحیم گرفتم و در این مدت (هفت ماه) با قاتل رابطه نامشروع به طور آزاد داشتیم . از او سؤال کردم : آیا در زندگی با شوهرت اختلاف داشتید ؟ جواب داد : هرگز اختلافی نداشتم . شوهرم مردی مهربان و مؤدب بود و حتی مهمان بدون اجازه من نمی آورد و در مدت دوازده سال که با هم زندگی کردیم یک مرتبه هم با من به درشتی سخن نگفت ، حقوق ماهیانه اش را در اختیار من قرار می داد ، من را بسیار دوست می داشت و هیچ گونه کمبودی از نظر جمال و کمال در وی نبود . از وی سؤال کردم : پس چرا به چنین جنایتی اقدام کردی ؟ جواب داد : پاسخی برای این سؤال ندارم ، خودم هم نمی دانم چرا سر از این وادی در آوردم و الان تحت فشار وجدانم قرار دارم که چرا بعد از دوازده سال زندگی با داشتن یک دختر هشت ساله و آن همه محبتی که از شوهرم دیدم به چنین روزی گرفتار شده ام . دادگاه کیفری یک قم قاتل را که مردی مجرد بود به عنوان حد عمل منافی عفت ، صد ضربه شلاق زد و به عنوان قصاص وی را اعدام نمود و همسر مقتول را به عنوان حد شرعی به سنگسار نمودن محکوم نمود . حکم صادره در باره آنان به اجرا در آمد و آن شخص که دست های مقتول را گرفته بود به حبس ابد و دیگری که نگهبانی می کرد طبق متون فقهی به کور شدن چشم محکوم شد . ملاحظه می فرمائید که از یک خلوت با نامحرم و برخورد دست آنان به هم چه جنایات هولناکی پدید آمد و سر انجام برای لذت چند روزه به مجازات های دنیا و آخرت گرفتار شدند. (خیمه عفاف- کریمی)

..با خلوت با مستاجر، بچه کش شد..

خانمی شوهردار با مستاجر ارتباط نامشروع برقرار کرده و بعد نقشه می کشند سه فرزند خردسال زن کشته شوند تا راه برای ارتباط نامشروع آنها هموار شود. مادر سنگدل بچه ها را یکی یکی حمام برده و با زدن وزنه سنگین به سرشان می کشد! البته عاقبت رسوا شده و به زندان می افتد و بر اثر قتل فرزندان بدست خود حالت جنون به او دست داده است!

..با رفاقت با پسر، پدر و مادر کش شد..

دختری عاشق پسری می شود و چون والدینش مخالفت می کنند با کمک پسر آنها را می کشد!

..با تماشای ماهواره و فیلمهای بد، کودک کش شد..

قاتل ستایش گفت فیلمهای جنسی دیدم و تحریک شدم و...

در حدیث نبوی است که در معراج وقتی پیغمبر(ص) از جهنم دیدار کرد، افرادی را دید که معذبند از جمله فرمود:

«زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می خورد. از جبرئیل درباره او سؤال کردم. فرمود: او در دنیا خود را برای دیگران آرایش می نموده است. زنی را دیدم که گوشت بدنش را می برید! فرمود: او زنی بود که خود را به مردان عرضه می کرد.»^{۳۷}

همچنین در روایات از اینکه زن عطر زده از خانه خارج شود، منع شده است از جمله پیغمبر اکرم(ص) فرمود:

«هر زنی که عطر بزند و از خانه خارج بشود، تا زمانی که برگردد در لعن ملائکه خواهد بود.»^{۳۸}

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که با زنی نامحرم، از دبر نزدیکی نماید یا با مردی یا نوجوانی لواط کند، روز قیامت، بدبوتر از مردار، محشور می شود، و اهل محشر از بوی او ناراحتند و از او معذرتی قبول نمی گردد، سپس به

^{۳۷} عیون أخبار الرضا طبع سنگی، ص 213 و 214

^{۳۸} کلینی، کافی، تهران، اسلامیه، 1363 ش، ج 5، ص 518 - 519

جهنم می‌رود و همه اعمالش باطل می‌شود. در جهنم او را در تابوتی که میخ‌های آن از آهن است، گذاشته می‌شود و بر تابوت فرو می‌کنند، تا میخها در بدنش فرو می‌رود و اگر عرق او را بر چهار صد امت قرار دهند، همه می‌میرند و او از کسانی است که عذابش از همه بیشتر است!

کسی که با زن نامحرمی دست بدهد، با غل و زنجیر محشور شده و به جهنم برده می‌شود! کسی که با زن نامحرمی، شوخی کند، با هر کلمه‌ای که با او سخن بگوید، هزار سال زندانی می‌شود و زن اگر راضی باشد و مرد را وادار به بوسیدن یا مباشرت حرام یا شوخی با او کند، و مرد به این سبب، دچار فحشاء شود، همین عذاب برای زن هم می‌باشد!

کسی که چشمش را خیره بر زن نامحرم نماید، در قیامت در حالی که میخ‌های آتشین بر چشمش فرو شده، محشور می‌شود و تا پایان حساب، به همین حالت است تا به دوزخ برده شود!

علی علیه‌السلام: هر که لواط کند، روز قیامت، جُنُب محشور شده و آبهای دنیا او را پاک نکند و خداوند سبحان بر او غضب و لعنت کند و جهنم را برای او آماده کند! (کافی 5/544)

امام صادق علیه‌السلام: عذاب کسی که نطفه‌اش را در رِجِمِ زن نامحرم بریزد از همه بیشتر است.⁽¹⁾ بحارالانوار 5/541

امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: «ما عبد الله بشيء افضل من عفة بطن و فرج» هیچ عبادتی در پیشگاه خداوند، برتر از عفت در برابر شکم و مسایل جنسی نیست⁽²⁾ میزان الحکمة 3/1802

شبيه کردن زن خود را به مردان:

پوشیدن لباسهای مردانه به تهییج قوای جنسی زن و مرد کمک می‌کند. زن شایسته است در برابر مردان و پسران (غیر از شوهر) لباسهایی بپوشد که برجستگیهای بدن او را بپوشاند.

حال اگر زنی لباسهای مردانه بپوشد، آنوقت چشمهای زیادی را بطرف خود جلب می‌کند و باعث فتنه‌های زیادی می‌شود. بطوری که گاهی بعضی از محارم مثل برادر و دایی و غیره را تحت تأثیر خود قرار داده باعث روابط نامشروع درون خانوادگی و برون خانوادگی می‌شود. همان‌گونه که در کشورهای غربی، گاهی اخباری اعلام می‌شود که از ناحیه پدر و مادر و بقیه محارم، ارتباطات نامشروع با فرزندان برقرار کرده‌اند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تُجَمَّرَ ثَوْبُهَا إِذَا خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا؛

شایسته نیست که زن مسلمان، آن گاه که از خانه خویش بیرون می رود، لباس خود را وسیله جلب توجه دیگران نماید^{۳۹}.

^۱. کافی: ج ۵، ص ۵۱۹، ح ۳

سفارش یک شهید

:یکی از پرستاران دوران دفاع مقدس می‌گوید

یادم می‌آید یک روز که در بیمارستان بودیم، حمله شدیدی صورت گرفت؛ به‌طوری‌که از کردند. اوضاع مجروحان بیمارستان‌های صحرایی هم مجروحان بسیاری را به بیمارستان ما منتقل می‌به‌شدت وخیم بود. در بین همه آنها، وضع یکی از مجروحان خیلی بدتر از بقیه بود. رگ‌هایش پاره‌پاره شده بود و با اینکه سعی کرده بودند زخم‌هایش را ببندند، ولی خونریزی شدیدی داشت. مجروحان را یکی‌یکی به اتاق عمل می‌بردیم و منتظر می‌ماندیم تا عمل تمام شود و بعدی را داخل ببریم.

وقتی که دکتر اتاق عمل این مجروح را دید، به من گفت: «او را به اتاق عمل ببرید و برای جراحی آماده‌اش کنید.» من آن زمان، چادر به سر داشتم. دکتر اشاره کرد که چادرم را در بیاورم تا راحت‌تر بتوانم مجروح را جابه‌جا کنم. همان موقع که داشتم از کنار او رد می‌شدم تا بروم توی اتاق و چادرم را در بیاورم، مجروحی که چند دقیقه‌ای بود به هوش آمده بود، به‌سختی گوشه چادرم را گرفت و بریده‌بریده و سخت گفت: «من دارم می‌روم که تو چادرت را در نیاوری. ما برای این چادر داریم می‌رویم.» این را گفت و درحالی‌که چادرم در مشتش بود، شهید شد. از آن به بعد، در بدترین و سخت‌ترین شرایط هم چادرم را کنار نگذاشتم.[1]

سرآغاز یک تحول

وقتی وارد دانشگاه شدم، از چادر متنفر بودم و خیلی تعجب می‌کردم از اینکه بعضی دخترهای چادری، درس‌خوان و باهوش بودند و شلخته، بدتیپ و بی‌نظم نبودند. لباس‌های مد روز می‌پوشیدند، ادکلن می‌زدند، آهنگ گوش می‌کردند و فکرشان به‌روز بود و عاشق می‌شدند؛ البته با رعایت موازین شرعی. آنها هم از من که مانتویی بودم، تصوراتی داشتند؛ مثلاً هم‌اتاقی سال اولم همیشه به من می‌گفت: «اولین روز دانشگاه که دیدم نماز می‌خواندی، خیلی تعجب کردم.» تا سال سوم دانشگاه، مانتویی و خوش‌تیپ بودم؛ آرایش می‌کردم و کمی موی خود را بیرون می‌گذاشتم. در این سه سال، تصوراتم در خصوص چادر و چادری‌ها مقداری عوض شده بود و بهترین دوستانم چادری بودند؛ ولی باز هم حاضر نبودم چادری شوم؛ چون تصور می‌کردم به‌هنگام ازدواج، مرد رؤیاهایم مرا با چادر نمی‌پسندد.

معیارهای مرد رؤیاهایم این بود: روشنفکر، با درک و فهم زیاد، عاشق، تحصیل کرده و متین و آرام باشد. همچنین، پدر و مادر و خانواده‌ام به او افتخار کنند و تیپ و ظاهرش هم عالی باشد؛ البته باایمان باشد و نماز و روزه و واجباتش ترک نشود و چشم‌پاک، خانواده‌دوست و اهل کار و تلاش نیز باشد و مرا از کار و درس و پیشرفت باز ندارد.

دست بر قضا، با فردی آشنا شدم که دیدگاه، افکار و عقاید و تمام سرنوشت مرا تغییر داد. یک فرد سنتی که از همان روز اوّل، هدفش ازدواج بود. من با تمام وجود عاشق او شدم؛ عاشق عقاید و رفتارش، دیدش به خدا، عشق، زن و دوری از گناهان. روزهای نخست سعی میکردم افکارش را تغییر دهم؛ اما مؤثر واقع نشد. از جهت دیگر، همه معیارهای من را داشت. خانواده‌ام به او علاقه‌مند شده بودند و به او افتخار می‌کردند. اوایل برای رضایت او و عشقش و شرطش برای پوشیدن چادر، چادر پوشیدم؛ ولی خدا این‌طور نمی‌خواست و گویا می‌پسندید من واقعاً متحول شوم. رسیدن ما به هم، به موانعی برخورد کرد و یک سال طول کشید. ابتدا از خدا دلخور شده بودم و آه و ناله می‌کردم. بعد نذر کردم که اگر به او برسم، چادری شوم. کم‌کم برای رسیدن به او، دعا و راز و نیاز را در هر روز ادامه دادم. هر روز با این دعاها، به خدا نزدیک‌تر می‌شدم و خود را تغییر می‌دادم. اوایل شاید نقش بود و یا برای او بود؛ اما دعاهای هر روزه، نمازهای اوّل وقت در مسجد، حجاب کامل و چادر، در قلب و ذهنم رسوخ کرد. دیگر به جایی رسیده بودم که می‌گفتم خدایا! هرچه صلاح توسست؛ ولی حتی اگر صلاحت نرسیدن ما به هم باشد، من هیچ‌وقت چادر را زمین نخواهم گذاشت؛ چون دیگر خودم می‌خواهم آن را بپوشم؛ پوششی که با آن، احساس امنیت و بزرگی می‌کنم. این، خواست خدا بود که یک سال وقفه در ازدواجمان بیفتد تا من خودسازی کنم و به این مرحله از یقین برسم. خدا را سپاس می‌گویم و با [تمام وجودم احساس خوشبختی می‌کنم. 2]

دگرگونی دختر جوان

در خانواده خیلی معمولی بزرگ شدم؛ یعنی نگاهم به اعتقادات و دین و دستورات خدا، مثل بقیه آداب و رسوم بود؛ نماز می‌خواندم، روزه می‌گرفتم، هر نوع موسیقی را هم گوش می‌کردم، مجلس عروسی و مجالس گناه‌آلود هم می‌رفتم، جاهای زیارتی باچادر بودم و در بقیه مواقع، حجاب را کنار می‌گذاشتم.

سال دوم دانشگاه بودم. خاله‌ام یک مؤسسه فرهنگی - قرآنی تأسیس کرده بود. شهریورماه همان سال با من تماس گرفت و گفت: «می‌تونی یک ماه بیایی کمک ما؟ البته باید با چادر بیایی؛ چون از شرایط ورودی اینجاست.» هنوز هم نمی‌دانم چرا آن روز به خواسته خاله‌ام، آن هم با شرط پوشیدن چادر، جواب مثبت دادم. به عنوان دفتردار وارد مؤسسه شدم و وقتی یک ماه تمام شد و دانشگاه شروع شد، احساس کردم دوست دارم در مؤسسه کار کنم و گفتم می‌مانم. از دانشگاه مستقیم به مؤسسه می‌آمدم. چادرم را که داخل کیف بود، نزدیک مؤسسه سرم می‌کردم. سه سال در مؤسسه مشغول بودم. در طول این مدت، با توجه به اینکه می‌خواستم در همه چیز عالی و برتر باشم، با خودم فکر کردم، من که نماز می‌خوانم، آن را به بهترین شکل و در اول وقت بخوانم، کمتر دروغ بگویم و کمتر غیبت کنم. دیگر مانند گذشته، از رفتن به مجالس عروسی چندان لذتی نمی‌بردم؛ البته همچنان بد بودن بدحجابی‌ام را قبول نداشتم.

سال آخر تحصیلم برای ارائه رزومه و صحبت کردن برای شروع کار در یک شرکت بین‌المللی که صادرکننده یک محصول ویژه و تنها کارخانه بزرگ از نوع خودش در ایران بود، به تهران رفتم و قرار بر این شد که بعد از تعطیلات عید، برای کارهای نهایی به آنجا مراجعه کنم. برنامه‌ام این بود که پنج سال در شرکت فعالیت کنم، تا زبانم قوی شود و بعد برای ادامه تحصیل، به خارج بروم.

اوایل اسفندماه یک شب هرچقدر سعی کردم، بخوابم نتوانستم. علاوه بر بی‌خوابی، حال عجیبی داشتم. یک بغض بی‌علت توی گلویم بود. به ذهنم رسید بلند شوم، وضو بگیرم و نماز بخوانم. ساعت حدود 2/5 نیمه‌شب بود. وقتی سر سجاده قرار گرفتم، بی‌علت شروع به گریه کردم. در آن لحظات، انگار فاصله‌ام با خدا خیلی کم شده بود. تنها مسئله، گفت‌وگوی من و خدا در آن لحظه حجابم بود؛ چون در آن زمان و در آن موقعیت، حس کردم حجاب، تنها چیزی بود که خلاف دستور دین ترک می‌کردم. احساسم این بود که خدا دارد حجت را بر من تمام می‌کند. با خودم می‌گفتم: «تا کی می‌خواهی ادامه بدهی، هنوز نمی‌خواهی باحجاب بشوی؟» من فقط اشک می‌ریختم.

صبح که از خواب بیدار شدم، احساس کردم دیگر نمی‌توانم بدون حجاب از خانه بیرون بروم. به همین جهت، با چادر به مؤسسه رفتم و عصر که می‌خواستم برگردم، با چادر برگشتم. چند روز بعد، اعلام کردم که من از تعطیلات عید با چهره متفاوتی بیرون می‌آیم. اوایل فکر می‌کردم که اتفاق خاصی نیفتاده و فقط چادر سرم آمده است؛ فکر می‌کردم هنوز می‌توانم همان آدم سابق باشم، هر

مجلسی بروم و هر حرفی بزنم؛ اما دیدم نه اینجوری نیست؛ تغییر ظاهر، فقط گوشه‌ای از تحول عظیم درونم بود؛ آنقدر عظیم که تمام جزئیات زندگی تا بزرگ‌ترین اهداف مرا تحت تأثیر قرار داد. حالا هدف‌های بلندتری دارم و افق‌های بزرگ‌تری را می‌دیدم. اهداف قبلی برایم بزرگی‌اش را از دست داده، اولویت‌هایم تغییر کرده بود؛ مثلاً آن شغل را کنار گذاشتم. اصلاً روی تمام برنامه‌هایی که چیده بودم، یک خط کشیدم و از اوّل برنامه ریختم. البته یک سفر راهیان نور نیز رفتم که بسیار برایم مؤثر بود. [3]

پایداری برای حفظ حجاب

:حجت الاسلام مرتضی آقانهانی می‌گوید

وقتی در مؤسسه اسلامی نیویورک مشغول فعالیت بودم، روزی دختر جوانی آمد که می‌خواست مسلمان شود. گفتم: برای پذیرش اسلام، ابتدا باید خوب تحقیق کنید و بعد اگر به این نتیجه رسیدید که دین اسلام دین حق است، می‌توانید مسلمان شوید. او رفت و شروع به مطالعه کرد. در این بین، چندین بار دیگر به من مراجعه کرد و در نهایت، با ناراحتی گفت: «اگر مرا مسلمان نکنید، من می‌روم و در وسط سالن فریاد می‌زنم و می‌گویم: من مسلمانم!» گفتم: حالا که در پذیرفتن اسلام مصمم شده‌اید، بیایید تا در طی مراسمی تشرف شما انجام شود.

روز بعد، در بین مراسم گفتم: این خانم می‌خواهد امروز به دین مبین اسلام مشرف شود. یکی از حضار گفت: «لابد این دختر عاشق یک پسر مسلمان شده و چون دین ما اجازه ازدواج او را نمی‌دهد، می‌خواهد به صورت صوری مسلمان شود.» گفتم: از صراحت لهجه شما متشکرم؛ ولی این‌طور که شما گفتید، نیست؛ زیرا او در مورد حقانیت اسلام مطالعه گسترده‌ای داشته است و به عنوان مثال، در عقاید اسلامی چیزی به نام «بداء» هست که می‌دانم هیچ‌کدام از شما چیزی از آن نمی‌دانید؛ ولی این دختر خانم می‌داند. به هر حال، او در آن مراسم، مشرف به اسلام شد.

خانواده وی، مسیحی بودند و با دیدن حجاب او، شروع به آزار و اذیتش کردند. این آزار و اذیت روزبه‌روز بیشتر می‌شد؛ به حدی که مجبور شدم با آیت‌الله مظاهری تماس گرفته، جریان را با ایشان در میان پس، «:گذارم. ایشان فرمود: «آیا احتمال خطر جانی وجود دارد؟» گفتم: بی‌خطر هم نیست. فرمود شما به ایشان بگویید روسری خود را بردارد. ماجرا را به آن خانم ابلاغ کردم و گفتم: می‌توانید روسری

خود را بردارید. او پرسید: «آیا این حکم اولیه است یا حکم ثانویه و به جهت تقیه صادر شده است؟»
گفتم: نه؛ حکم ثانویه است و به دلیل تقیه صادر شده است. گفتم: «اگر روسری خود را بردارم و برای
حفظ حجابم کشته شوم، آیا من شهید محسوب می‌شوم؟» گفتم: بله. گفتم: «والله، روسری خود را
برنمی‌دارم؛ هرچند در راه حفظ حجابم جانم را از دست بدهم!» البته بعد از این ماجرا، خانواده او نیز با
[مشاهده رفتار بسیار مؤدبانه دخترشان، از این خواسته صرف‌نظر کردند].4

دکتر مجدعلی اسلامی ندوشن که دوران نوجوانی را در زادگاهش، روستای «کبوده» گذرانده است،
در ضمن خاطرات خود، حادثه دل‌خراش کشف حجاب یک زن روستایی را این‌گونه نقل می‌کند:

[هرگاه امنیه (مأمور انتظامی دولتی) وارد ده می‌شد، [زنها

می‌بایست مراقب باشند که از خانه بیرون نیایند. با بودن امنیه، حتی زن‌های رعیتی هم از تعرض
مصون نمی‌ماندند؛ زیرا چارقد نیز جزو مصادیق حجاب محسوب می‌شد [و با شدت با آن برخورد
می‌گردید]. صحنه‌ای را که روزی خود ناظر بودم، برای نمونه بازگو می‌کنم. زنی که از مزرعه مجاور به
طور گذرا به کبوده آمده بود، از کوچه می‌گذشت و مانند همه زن‌های روستایی چادر و چارقد به سر
داشت. آن زن، توی کوچه با امنیه‌ای که از راه رسیده بود، روبه‌رو شد و امنیه او را دنبال نمود و چارقد
و چادر از سرش کشید.

نزدیک به خانه کدخدای ده بودند و امنیه به خانه او می‌رفت. زن شروع کرد به گریه‌کردن و سرش را با
سفره‌ای که در دست داشت پوشاند. امنیه اصرار داشت که او را جریمه کند؛ به مبلغی که پرداختش
فوق طاقت او بود. آن زن، چون از کشاورزان ما بود و او را می‌شناختم، خواستم کمکی به او بکنم.
بنابراین، او را بردم به منزل کدخدا و از وی خواستم که وساطت بکند و قضیه را خاتمه دهد. کدخدا با
امنیه وارد مذاکره شد و او پذیرفت که این دفعه از او در گذرد؛ منتها به شرط آنکه زن چون خواست از
خانه کدخدا بیرون رود، با سر برهنه از جلوی اتاق که امنیه در آن حضور داشت، بگذرد. چاره‌ای نبود،
جز قبول. در آن لحظه، جز من و کدخدا و امنیه کسی توی اتاق نبود و پنجره باز بود. زن، بی‌چارقد و
بی‌چادر آمد و با سرعت گذشت. رویش را به جانب دیگر برگردانده بود. موهای ژولیده‌اش روی شانه‌اش
ریخته بود. از جایی که در برابر چشم ما قرار گرفت، تا جایی که از نظر گم شد، بیش از چند قدم نبود؛

ولی همین چند قدم، گویی روی تیغه کارد راه می‌رفت. اینکه می‌گویند: «می‌خواست زمین دهان باز کند و او را فرو برد»، در حق او صدق می‌کرد. [5]

پی نوشت

پایگاه اینترنتی منبرک؛ صحبت‌های کوتاه دو دقیقه‌ای، تاریخ دسترسی: 1396/11/4، [1].
نشانی: <http://www.manbarak.ir/6426>

علیا نراقی عراقی، چی شد چادری شدم؟، ص 218. [2]

وبگاه باشگاه خبرنگاران جوان، تاریخ دسترسی: 1396/11/7، نشانی. [3]

<http://www.yjc.ir/fa/news/5063042>

پایگاه مؤسسه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان، تاریخ دسترسی: 1396/11/4، نشانی. [4]

<https://www.tebyan.net/newindex.aspx/Health/index.aspx?pid=934&articleID...>

مجدعلی اسلامی ندوشن، روزها؛ خاطرات دکتر مجدعلی اسلامی ندوشن، ج 1، ص 205 و 206. [5]

چند داستان

بلوز تمیز و قشنگی تنش بود. جلوی آینه ایستاده بود و با وسواس موهایش را شانه می‌کرد. گفتم
<مزاحم شدم. جایی می‌خواهی بری...؟>

گفت <جایی که نه اما...> حرفش را نصفه گذاشت. موهایش را بافت و پشت سرش انداخت.

همین طور که با من حرف می‌زد صورتش را آرایش کرد. ملیح و زیبا شده بود. کم‌کم نگران شدم،
نکند مهمان دارد و من بی‌موقع مزاحمش شده‌ام. بین رفتن و ماندن مردد بودم که بوی عطر خوشی
فضا را پر کرد. <یادته!! این عطر رو خودت برای تولدم خریدی...>

وقتی حسابی مرتب و خوش بو شد. آمد و کنار من نشست تصمیم گرفتم بروم.

گفت <کجا؟ من که جایی نمی خوام برم، فقط ساعت ۱۲/۵ قرار دارم...>

بعد به ساعتش نگاهی انداخت. ساعت ۱۲/۵ بود. سجاده نماز را پهن می کرد تازه فهمیدم با چه کسی قرار دارد... .

امام علی(ع): بهترین لباس، لباسی است که تو را از خدا به خود مشغول نسازد.

(چهل حدیث از حجاب).

نذر

خیلی دلش می خواست امام زمان(عج) را ملاقات کند. برای همین نذر کرد چهل صبح جمعه برود و در چهل مسجد زیارت عاشورا بخواند. در یکی از جمعه ها هنگامی که مشغول خواندن زیارت عاشورا بود که ناگهان شعاع نوری را دید. نور از خانه ای در نزدیکی های مسجد بیرون می تابید. خوشحالی و شعف وجودش را فرا گرفت.

برخاست و به سمت نور حرکت کرد. مسیر نور تا درب خانه ی یک کلبه ی فقیرانه ادامه داشت. وارد خانه شد و با حیرت ولی عصر(عج) را در آن خانه دید. آقا در یکی از اتاق های خانه بر سر جنازه ای که پارچه سفیدی رئی آن کشیده شده بود، حاضر شده بودند.

اشک ریزان وارد شد و بر حضرت سلام کرد. حضرت پاسخش را داد: >چرا اینگونه دنبال من می گردی و رنج ها متحمل می شوی! مثل این باشید تا من به دنبال شما بیایم.

این بانویی است که در دوره بی حجابی هفت سال از خانه بیرون نیامد تا مبادا نامحرمی او را ببیند!< تا مدت ها بعد از ملاقات با امام زمان (عج) صدای آقا در گوشش بود. شرح حالات (مرحوم آیت الله سید محمد باقر مجتهد سیستانی پدر آیت الله العظمی حاج سید سیستانی)

کتاب ملاقات، ملاقات بانوان با امام زمان (عج)

هیچ کس نمی داند من چقدر خوشحال شدم که رسول خدا (ص) مرا از ظاهر شدن در پیش چشم مردان معاف کرد. (حضرت زهرا (س)، چهل حدیث از حجاب).

دزد

از دزد می ترسید. می ترسید مبادا دزد به خانه اش بزند. می ترسید همه سرمایه و دارایی اش را یک شبه به تاراج ببرند. برای همین در خانه دزدگیر نصب کرده بود با در های آهنی و قفل های ضد سرقت. هیچ دزدی جرات نداشت به خانه او قدم بگذارد....

اما آن شب دزد به سراغش آمد و همه دارایی اش را برد. تا صبح نشده همه اهل محل داستان فرار پسر غریبه با دخترش را می دانستند.

دخترم، ای همه هستی من... تو یکی گوهر تابنده بی مانندی، خویش را خوار مبین،

ای سراپا الماس... از حرامی بهراس...

قیمت خود مشکن... قدر خود را بشناس...

چادر نورانی

با صدای جیغ زن از خواب پرید.

_<نور! یک نور عجیب در اتاق است!!>

مرد یهودی از خواب پرید و با شتاب به سمت اتاق رفت. چادر را که دید، همه چیز به یادش آمد.

چادر فاطمه (س) را به جای قرض به علی (ع) امانت گرفته بود. حالا نور چادر اتاق را پر کرده بود. مرد یهودی و همسرش از تعجب و شگفت زدگی اقوامشان را خبر کردند و برای دیدن چادر نورانی به منزل آوردند. با دیدن نور چادر فاطمه (س) هشتاد نفر از یهودی های مدینه مسلمان شدند.

بحار ج ۴۳ ص ۴۰ و خلاصه ای از این روایت در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۸۱۱۷، منتهی

الآمال ص ۱۶۰

حجاب، رساندن زن به رتبه عالی معنویت است.

فقط یک نگاه

درست یک هفته بعد از مراسم عروسی آمده بودند برای طلاق!

زن هاج و واج بود و با صدای بلند گریه می کرد اما مرد خونسردانه و بی توجه به اشک های جان سوز زن نشسته بود.

->چرا می خوای طلاقش بدی؟<

وقتی این سوال را از مرد پرسیدم نیشخندی زد و گفت:

->عاشق یکی دیگه شدم. شب عروسیم دیدمش...<

عروسی شان در یک باغ بود. زنانه و مردانه. می گفت معشوقه جدیدش دوست نزدیک همسرش است.

عفت؛ زن را توانا می سازد که با جستجوی بیشتری عاشق خود را، یعنی کسی را که افتخار پدری فرزندان او را خواهد داشت، برگزیند. (ویل دورانت)

آزادی

رفته بود آنجا درس بخواند. شنیده بود آزاد ترین کشور دنیاست. اما وقتی می خواست وارد دانشگاه شود او را به جرم آزادی پوشش دستگیر کردند.

به جرم حجاب!

حجاب:

ح: حریمت ج: جذبه ا: آبرو و شرف ب: بندگی

دو راهی

بهترین و مشهورترین هنر پیشه ی زن در کشورش بود و زیبایی اش شهره ی خاص و عام. تصمیم گرفته بود مسلمان شود. وقتی خبر مسلمان شدنش را شنیدند, به او گفتند: > باید بین کار و حجاب یکی را انتخاب کنی!<

آن شب, مردم از تلویزیون خبری باور نکردنی شنیدند: او محجبه شده بود!

امام صادق(ع):حجاب زن,برای طراوت و زیبایی اش مفیدتر است.(المستدرک/ج ۵)

سیاه و سفید

یک صفحه سفید گذاشت جلوی دختر و گفت:

->بنویس! هر چه می خواهی بنویس! بد,زشت,احساسی,هیجان انگیز,دوست داشتنی, هی بنویس و پاک کن....<

چند دقیقه بعد صفحه سفید کاغذ پراز علامت و حرف بود.چروک و خط خطی و کثیف.جای پاک کردن ها و نوشتن های مکرر رویش دیده می شد.کاغذ را گرفت.یک کاغذ سیاه به او داد و گفت:

->بنویس.همان هایی که آنجا نوشتی پاک کن ,خط خطی کن...<

دختر گفت:<نمی شود استاد,روی برگه سیاه چیزی نوشته نمی شود!<

استاد چادرش را سرکرد و لبخند ملیحی زد.نگاه دختر به سیاهی چادر خیره ماند.

حجاب واکسن مقابله با تیر نگاه های آلوده است.... .

آیا خود را واکسینه کدرده ای؟

داستان هایی خواندنی درباره حجاب و عفاف

فقط یه کم!

بهش گفتم:

-> تو خیلی خوبی، بیا حجاب رو هم به خوبی های دیگه ات اضافه کن...< گفت:

-> من حجابم کامله، فقط یه کم از موهام بیرونه، نه آرایش می کنم، نه لاک می زنم، نه صندل می پوشم...<.

سال بعد وقتی او را دیدم هم لاک زده بود، هم آرایش داشت و فقط یک کم از موهایش زیر روسری بود.

کسی که زیبایی اندیشه پیدا کرده زیبایی تن را به نمایش نمی گذارد. اگر مرغ فکرش دور و بر <گناه> زیاد پر بزند بالاخره روزی به <دام گناه> خواهد افتاد.

تخفیف

هر بار که برای خرید می رفت، کلی تخفیف می گرفت. می گفت: <تو خرید بلد نیستی!> به بار با من
بیا؛ برات یه تخفیف حسابی می گیرم.>

آن روز با فروشنده جوان، با ناز و کرشمه از هر دری حرف زد و خندید. نیم ساعت بعد، پس از
فروش حیا و نجابتش توانست مانتو را با ده هزار تومان تخفیف بخرد!

استشمام رایحه تو لیاقت می خواهد، نگاه های هرزه مانند علف هرز جلوی رشد گل وجودت را می
گیرند!

به جای فشنگ

-از این به بعد بودجه ساخت تجهیزات نظامی را علیه ایران به نصف کاهش می دهیم.

-بله قربان. اما هزینه های باقی مانده را صرف چه کاری کنیم؟

- صرف ساختن لوازم آرایش!

سیب های آفت زده زود تر بر زمین می افتند. تو سیب سرخی بین از جاذبه چه کسی

بر زمین می افتی؟

پسر خوش تیپ و زیبایی بود که دل هر دختری را می برد. من از او خیلی شنیده بودم.

هم از نجابتش هم از زیباییش، آن روز در راه برگشت از دییرستان وقتی در ایستگاه اتوبوس منتظر اتوبوس بودیم او هم آمد. دوستانم با دیدن او همه شروع به پیچ پیچ کردند دوستم سرش را چسبانده بود در گوشم و مدام از او می گفت. ببین چه چشمایی داره؟

خداییش همه چی تمومه! هیکلش هم ورزشکاریه! خیلی خودم را نگه داشتم تا به او توجه نکنم، اما یک آن نگاهم چرخید و به نگاهش گره خورد.

از شرم زود نگاهم را دزدیدم و در دلم استغفار کردم. دوستم اما مدام زمزمه می کرد و بی پروا او را زیر نظر گرفته بود. وقتی به خانه برگشتم وضو گرفتم و نماز خواندم تا نگاه پر جاذبه او را فراموش کنم.

سال بعد با ناباوری به خواستگاریم آمد.

کسی که نظر به نامحرم را از خوف خدا ترک کند، خداوند به او ایمانی عطا می کند

که شیرینی آن را در قلبش می یابد. (پیامبر اکرم (ص))

نا محرم

نمازش که تمام شد چادر را تا کرد و گذاشت در سجاده. موهایش را پریشان کرد

و آرایشی کرد و وارد مجلس مهمانی شد. فرشته سمت چپ لبخند

تلخی زد و به فرشته سمت راست گفت: <نگار فقط خدا نا محرمه!....>

حجاب برای زن, تاج بندگی از خداست.

چه چیز زیباتر از بندگی!؟

مزاحم

برای کار اداری با یک شرکت تماس گرفت. صدای زنی که از پشت تلفن پاسخش را داد آن قدر گرم و گیرا بود که دلش را لرزاند. بار دوم بهانه ای پیدا کرد و باز تماس گرفت. بار سوم, او مبتلا شده بود.

چندی بعد او را به جرم مزاحمت تلفنی جریمه کردند.

پس به گونه ای هوس انگیز سخن نگوئید که بیمار دلان در شما طمع کنند.

(سوره احزاب آیه ۳۲)

جواهر

— آقا این سرویس چنده؟ چقدر قشنگه!

— قیمتی نداره خانم. ارزونه!

— چه جالب. من فکر کردم جواهره.

— نه خانم. جواهر رو که تو کوچه خیابون نمی فروشن. باید بری جواهر فروشی

از هفت تا گاو صندوق و هفت تا بقچه درش بیارن. هر چیزی که قیمتی باشه

دسترسی بهش هم مشکله.

ای گوهر آفرینش! زن چه نیکو مقامی دارد که فاطمه از افق او تجلی کرد و

مریم و زینب از آسمان او درخشیدند و آسیه و خدیجه از هستی او طلوع کردند.

پس گوهر وجود خود را به صدف حجاب زینت بخش که حجاب اسلامی از

جلوه های زیبای بندگی است.

(محمد رضا اکبری, کتاب حجاب در عصرها)

چند عکس با لباس های نیمه برهنه و ژست های آن چنانی به همراه یک عطر گران قیمت مردانه کادو کرد و برای هدیه تولد پسر برد. چند ماه بعد یک خواستگار خوب به سراغش آمد. تصمیم گرفت برای شروع یک زندگی جدید تمام رابطه های گذشته اش را از صفحه ذهنش Delete کند. اما عکس هایش که با یک طراحی ساده فتوشاپ به همراه پسر در فضای اینترنت پخش شده بود, Delete نشدنی بود.

تور <شهوت> خوشبختی صید نمی کند.

پایان مهلت

می گفت: <حالا که جوونم دلم می خواد جوونی کنم. خوش باشم. از همه خوشگل تر باشم همه فقط به من نگاه کنن. دلم نمی خواد مثل مادر بزرگ ها یه چادر چاقچور بکشم سرم و بچپم تو خونه اون وقت هیچ کس سراغم نیاد. خوب وقتی یه کم سنم رفت بالا , به چهل پنجاه رسیدم یه سفر می رم مکه و بعدش توبه می کنم. نماز می خونم. روسری سر می کنم.

حالا کو تا اون موقع! خیلی وقت دارم...>

بنده خدا نمی دونست مهلت زنده بودنش خیلی محدوده. بعد از تصادف حتی فرصت استغفار هم پیدا نکرد.

حجاب فرضیه ای است که ترک آن فرصت قضا ندارد. داستان هایی خواندنی درباره حجاب و عفاف مادر با او تماس گرفت و از او خواست مقداری میوه را پوست بکند و آنها را آماده روی میز بگذارد. هیچ وقت دلیل کار های مادرش را نمی فهمید. تاکید مادر بر روی پوست کندن میوه ها بیشتر گیجش کرده بود.

به هر ترفندی بود سعی کرد میوه های پوست گرفته را تا رسیدن مادر تازه نگه دارد اما وقتی مادر از راه رسید میوه ها شادابی و طراوتشان را از دست داده بودند. هنوز منتظر بود تا دلیل کار مادر را بدانند. مادر هدیه کادو پیچ شده ای را به او داد و گفت: <دلیل کارم اینجاست. من نمی خواهم تو مثل این میوه ها طراوت و تازگی ات را از دست بدی عزیزم.>

درون بسته هدیه یک چادر مشکی بود.

حجاب تلالو شبنم بر چهره ی زیبای گل است.

آیه ی نور

زنی زیبا از کوچه های مدینه عبور می کرد که جوان محو تماشای او شد. آن قدر غرق تماشا بود که از خودش غافل شده بود. نگاهش پا به پای زن عبور می کرد و وارد کوچه ای دیگر شد. همان طور که می رفت، سرش به دیواری بر خورد و خون از صورتش جاری شد. باسرو صورت خونی نزد پیامبر رفت و ماجرا را برایش باز گفت. درهمین هنگام آیه ی حجاب نازل گشت: قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم...

شان نزول آیه ۳۰ سوره ی نور

حضرت علی(ع): حفظ نگاه، مایه آرامش دل و کاهش حزن و اندوه است.